۸

فیلم‌ها و احساس‌ها

www.ketab.ir

عنوان و نام پدیدآور: زمان مهرشده (از کودکی ایوان تا ایثار)/ آندری تارکوفسکی؛ ترجمه از روسی به فرانسوی آن کیشیلوف، شارل ه. دوبرانت؛ ترجمه از فرانسوی به فارسی عظیم جابری.|
مشخصات نشر: تهران: شورآفرین، ۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص. | فروست: فیلم‌ها و احساس‌ها ۸/ دبیران: سعیده طاهری و بابک کریمی؛ | شابک: ۹-۱۸-۸۸۲۲-۶۰۰-۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیپا | موضوع: سینما -- Motion pictures | شناسه‌ی افزوده: جابری، عظیم، ۱۳۶۳، مترجم | شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۰۹۱۰۱ |
رده‌بندی دیویی: ۷۹۱/۴۳
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶/ز۱۶ت/pn ۱۹۹۵

فیلم‌ها و احساس‌ها ۸
دبیران: سعیده طاهری، بابک کریمی
زمان مهرشده
از کودکی ایوان تا ایثار
آندری تارکوفسکی
ترجمه از روسی به فرانسوی
آن کیشیلوف و شارل ه. دوبرانت
ترجمه از فرانسوی به فارسی
عظیم جابری
ویراستار فارسی: گروه فیلم‌ها و احساس‌ها
مدیر هنری و طراح جلد: سارا بیژنی
چاپ و صحافی: پردیس دانش
چاپ اول: بهمن ۱۳۹۶
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹-۱۸-۸۸۲۲-۶۰۰-۹۷۸
نشانی: تهران، خیابان مطهری، کوچه پروشات، پلاک ۲۵؛
تلفن: ۸۸۴۳۰۴۹۹؛ همراه: ۰۹۱۲۵۵۷۹۱۴۵

www.ketab.ir

فهرست

مقدمه‌ی مترجم / ۶
یادداشت مترجمان فرانسوی / ۷
مقدمه‌ی کریسا تارکوفسکی / ۹
درآمد / ۱۲
آغاز / ۲۱
هنر، نوستالژی آرمان / ۳۹
ثابت کردن زمان / ۵۷
تقدیر و سرنوشت / ۸۱
آب و خاک در سینما / ۱۰۳
دستورات هنرمند / ۱۷۳
پس از نوشتنگیر / ۱۹۵
ایثار / ۲۰۷
نتیجه‌گیری / ۲۲۱
زندگی‌نامه و فیلم‌شناسی / ۲۱۵

www.ketab.ir

مقدمه‌ی مترجم

کتاب حاضر را انتشارات آنا پیش از این در سال ۱۳۸۰ با ترجمه‌ی آقای قباد ویسی منتشر کرده است. نسخه‌ای که مترجم برای ترجمه مورد استفاده قرار داده، نسخه‌ی آلمانی بوده است که از قضا اولین چاپ زمان مهرشده نیز است. من در سال ۱۳۸۴ این کتاب را خواندم و تنها با قضاوت از روی متن فارسی احساس کردم ترجمه‌ی آن جای کار بیش‌تری دارد. زمانی که در سال ۱۳۸۸ مشغول ترجمه‌ی دفتر خاطراتِ تارکوفسکی بودم، همواره به این فکر می‌کردم که در فرصت مناسبی این اثر مهم و مرجع را، که انتشارت کایه دو سینما به چاپ رسانده بود، از زبان فرانسوی ترجمه کنم. این فرصت سرانجام مدتی پیش دست داد و ترجمه را آغاز کردم. خوشبختانه ترجمه‌ی انگلیسی را هم در اختیار داشتم و تمام کار را با این نسخه تطبیق دادم و استفاده‌ی فراوانی از آن بردم[2]. دو متن انگلیسی و فرانسوی در کل بسیار به‌هم شبیه هستند و تفاوت‌هایشان بیش‌تر ناشی از سلیقه‌های دو مترجم است که از هر ترجمه‌ای به ترجمه‌ی دیگر امری عادی و طبیعی به حساب می‌آید.

نثر کتاب تقریباً نثر مشکلی بود و ترجمه‌ی آن دقت و حوصله‌ی فراوانی می‌طلبید؛ در این راستا، ترجمه‌ی انگلیسی در مورد برخی جملات مبهم بسیار الهام‌بخش بود و به عبارتی گره‌ی جمله را برایم می‌گشود. به جرأت می‌توان گفت متن این کتاب نه یک متن صرفاً سینمایی، بلکه یک متن سینمایی-فلسفی است. برای من که کلام سنگین و باابهت تارکوفسکی چنین نثری هم می‌طلبد و سنگینی محتوا به ظاهر متن نیز سرایت می‌کند.

طبق معمول جا دارد که در پایان از زحمات دوستان عزیزم، آقایان اریک بروژمان و برنار بونژان، که مثل همیشه صبورانه پاسخگوی سؤالات من درباره‌ی بعضی از جملات پیچیده‌ی کتاب بودند، سپاس‌گزاری کنم.

ع. ج.
آبان ۱۳۹۴

1. Andreï Tarkovski, *Le Temps Scellé*, Cahiers du Cinéma, 1989.
2. *Sculpting in Time*, Translated by Kitty Hunter-Blair, University of Texas Press, 1987.

www.ketab.ir

درآمد

هنگامی که خطوط کلی این کتاب را طرح‌ریزی کردم، یعنی بیش از بیست سال پیش، از خودم می‌پرسیدم واقعاً روزی می‌خواهم آن‌را بنویسم. در واقع بهتر نیست فیلم‌هایم را یکی پس از دیگری بسازم و بدین‌ترتیب در عمل مشکلات نظری‌ای را حل کنم که معمولاً خلق اثر سینمایی در پی دارد؟

اما زندگی حرفه‌ای من مسیر چندان منظمی را طی نکرد. وقفه‌های ناتمامی که اجباراً بین هر یک از فیلم‌هایم می‌افتاد باعث می‌شد به این تفریح دردناک که همان تفکر باشد بپردازم. به این‌ترتیب به این سمت‌وسو سوق داده شدم که درباره‌ی اهداف حقیقی‌ای که در کار دنبال می‌کردم تأمل کنم، راجع به وجه تمایز هر یک با دیگر طریقه‌های بیان هنری از خودم سؤال بپرسم، درباره‌ی ویژگی ابزارش فکر کنم و مقایسه‌ای میان تجربه‌ی خودم و تجربه‌ی همکارانم انجام دهم. همان‌طور که همه نوع آثار مرجع به تاریخ سینما می‌خواندم، به این نتیجه رسیدم که هیچ‌کدام از آن‌ها واقعاً راضی‌ام نمی‌کند، اما در عوض شعله‌ی مجادله را در من روشن می‌کردند، مایل بودم برداشت خودم از اهداف و مشکلات خلق اثر سینمایی را در مقابل اندیشه‌های آن‌ها قرار دهم. پی بردم که برای دست یافتن به اصول حرفه‌ام و بیان‌کردن دریافت شخصی‌ام از قوانین بنیادینش باید قبل از هر چیز از نظریه‌های سینمایی‌ای که می‌شناختم فاصله بگیرم.

الزام ابراز عقیده‌کردن در این‌باره به کامل‌ترین شکل ممکن در واقع طی بحث‌هایی که با تماشاگران فیلم‌هایم داشتم به پختگی رسید، زیرا آن‌ها همه نوع قشری را دربرمی‌گرفتند. تمایل صادقانه‌شان برای دریافتن طبیعت حقیقی عواطف سینمایی که در کارهای من وجود داشت و میل به گرفتن پاسخ‌هایی برای سؤالات بی‌شمارشان در نهایت مرا واداشت

www.ketab.ir

سعی کنم تأملاتی بیش از حد پراکنده و آشفته در باب سینما و در کل در باب هنر را به‌سوی یک ویژگی مشترک هدایت کنم.

در طول سال‌هایی که در روسیه کار می‌کردم همیشه توجه زیادی به نامه‌هایی که تماشاگران فیلم‌هایم برایم می‌فرستادند داشتم. گاهی آزرده‌خاطرم می‌کردند، اما بیش‌تر اوقات نیز باعث شور و هیجانی واقعی در من می‌شدند. امروز تمام این نامه‌ها تبدیل به توده‌ای قابل ملاحظه از تردیدها و پرسش‌هایی شده که مخاطب‌شان من هستم. نمی‌توانم در این‌جا از نقل‌کردن بعضی از آن‌ها خودداری کنم که خصوصاً مشخص‌کننده‌ی روابط من با مخاطبان هستند، حتی زمانی‌که بعضی‌شان بیانگر یک عدم درک کامل‌اند.

روزی مهندسی از لنینگراد برایم نوشت: «به تازگی آینه را دیدم؛ علیرغم سردردی که بعد از نیم ساعت چرم شام تا آخر فیلم‌تان را نگاه کردم، سعی داشتم به زور از آن سر دربیاورم و چیزی از ربط مابین پرسوناژها، خاطرات و جریان ماجرا بفهمم. ما تماشاگران بیچاره همه نوع فیلمی می‌بینیم فیلم‌مان خوب، بد، مزخرف، بعضی فیلم‌های عادی، بعضی خلاقانه... ولی دست‌کم آن‌ها را می‌فهمیم و می‌توانیم از آن‌ها خوش‌مان بیاید یا بدمان بیاید! ولی در مورد فیلم شما...؟» یکی از کالینین از آن منزجر شده بود: «به تازگی آینه را دیدم. رفیق کارگردان، افتضاح بود! آخر دست‌کم خودتان آن‌را دیده‌اید؟ فکر نمی‌کنم بشود این فیلم را فیلمی طبیعی دانست؛ برای‌تان در آینده آرزوی موفقیت دارم! ولی دیگر چنین چیزهایی نسازید!» مهندس دیگری از لنینگراد نتوانسته بود جلوی خشمش را بگیرد: «عجب چیز احمقانه‌ای! عجب چیز مزخرفی! عجب چیز نفرت‌انگیزی! فیلمی بیخود، چون نتوانسته تماشاگر را تحت‌تأثیر قرار دهد، در حالی‌که این مهم‌ترین مسأله است...» این مهندس تا متهم‌کردن مدیران سینما پیش می‌رود: «تعجب می‌کنم که مسئولان پخش فیلم‌ها در کشور ما، در اتحاد جماهیر شوروی، توانسته‌اند چنین خطایی مرتکب بشوند!» باید در دفاع از مدیران سینمای شوروی بگویم که چنین «خطاهایی» خیلی به ندرت رخ داده است: تقریباً هر پنج سال یک‌بار... من به نوبه‌ی خودم بعد از دریافت چنین نامه‌هایی احساس سرخوردگی می‌کردم... از این به بعد باید برای کی و برای چی کار کنم؟

www.ketab.ir

سبک دیگری از نامه‌ها خوشبختانه دلگرم‌کننده‌تر بودند. حتی با وجودی که مملو از عدم درک بودند، دست‌کم نشان از میل صادقانه‌ای برای فهمیدن چیزی داشتند که روی پرده اتفاق افتاده بود. این تماشاگران مثلاً می‌نوشتند: «مطمئنم که من نه اولین و نه آخرین کسی‌ام که با حالتی سردرگم به شما نامه می‌نویسم و از شما درخواست می‌کنم برای فهمیدن آینه کمکم کنید. بعضی از بخش‌ها خیلی خوب از آب درآمده‌اند. ولی رابطه‌ی میان آن‌ها چیست؟» خانم دیگری از لنینگراد نوشته: «برای دریافتن فیلم‌تان آمادگی ندارم: نه در مورد فرم و نه در مورد محتوایش. چطور آن‌را توضیح می‌دهید؟ در حالی که نمی‌توان گفت من از سینما چیزی نمی‌دانم: کودکی ایوان و آندری روبلف را دیده‌ام و همه‌چیزشان واضح بود. اما این یکی، اصلاً!... باید تماشاگر را قبل از نمایش آماده کرد، وگرنه هنگام خروج از سالن به خاطر ناراحتی و میان‌مایگی خودش بیش از حد احساس ناراحتی می‌کند. آندری عزیز اگر نمی‌خواهید به نامه‌ام جواب بدهید، حداقل به من بگویید درباره‌ی فیلم‌تان چه چیزهایی را مطالعه کنم.» چه توصیه‌ای می‌توانستم به او بکنم؟ هیچ یادداشتی راجع به آینه وجود نداشت، به‌جز اتهام «نگاه‌گرایی غیرقابل قبول» از سوی همکاران در جلسه‌ای در گوسکینو[1] و اتحادیه‌ی کارگردانان که در مجله‌ی ایسکوستوو کینو[2] به چاپ رسیده بود. با این حال، هیچ‌کدام از تمام این‌ها خالی از امید نبود، زیرا رفته‌رفته متوجه‌ی حضور تماشاگران می‌شدم که منتظر فیلم‌هایم بودند و آن‌ها را دوست داشتند. منتها آشکار بود که هیچ‌کس علاقه‌ای نداشت برقراری اندک تماس‌های صحیحی میان این تماشاگران و مرا تسهیل کند.

یکی از اعضای مؤسسه‌ی فیزیکِ آکادمی علوم، یادداشتی به دستم رساند که نشریه‌ی دیواریِ مؤسسه‌اش چاپ کرده بود: «اکران فیلم تارکوفسکی، آینه، توجه گسترده‌ای هم در مؤسسه و هم به‌طور کل در مسکو برانگیخت. کسانی که می‌خواستند وارد سالنی شوند که ملاقات با کارگردان در آن‌جا برگزار می‌شد، موفق به این کار نشدند (متأسفانه مؤلف همین سطور نیز در شمار این اخراجی‌ها قرار داشت). دشوار است دریافتن این‌که تارکوفسکی چگونه تنها با ابزارهای سینما موفق شده اثری بسازد که چنین تأثیرگذاری فلسفی عمیقی

۱. Goskino؛ سازمان مرکزی سینما.
۲. *Iskousstvo Kino*؛ به معنای «هنر سینما».

www.ketab.ir

دارد. تماشاگری که به سینمایی عادت کرده که داستان، ماجرا، چند پرسوناژ و یک پایان خوش دارد، در این فیلم نیز به دنبال این چیزها می‌گردد، اما از آن‌جایی که آن‌ها را در فیلم نمی‌یابد، ممکن است سرخورده شود. فیلم راجع به چه صحبت می‌کند؟ راجع به انسان. نه کسی که صدایش را به صورت نریشن می‌شنویم (صدای اینوکنتی اسموکتونوفسکی[1])، بلکه راجع به خودت، پدرت، پدربزرگت و انسانی که پس از تو زندگی خواهد کرد، اما همیشه خودت خواهد بود. صحبت از انسان روی زمین است، انسان به‌مانند بخشی از زمین، و زمین به‌مانند بخشی از انسان. انسانی که باید پاسخگوی زندگی‌اش در برابر گذشته و آینده باشد. من این فیلم را خیلی ساده تماشا کرد و در آن به موسیقی باخ و اشعار آرسنی تارکوفسکی[2] گوش داد. باید آن‌را طوری تماشا کنیم که انگار داریم ستارگان یا دریا را می‌بینیم، یا همان‌طور که منظره‌ای را تحسین می‌کنیم. به این خاطر که منطق ریاضیات در آن جایی ندارد و برای ما توضیح نمی‌دهد انسان چیست و معنای زندگی‌اش چه است.»

باید اعتراف کنم که بعضی از منتقدان حرفه‌ای از فیلم‌هایم تعریف می‌کردند، عقاید و معیارهاشان بیش‌تر وقت‌ها مرا مأیوس و ناراحت می‌کرد. احساس می‌کردم که در اعماق وجودشان بی‌تفاوت و ناتوان بودند و به‌جای خودانگیختگی و دریافت مستقیم از کلیشه‌های آدم‌های سینمادوست استفاده می‌کردند.

اما وقتی با تماشاگرانی دیدار می‌کردم که فیلم‌هایم واقعاً روی آن‌ها تأثیر گذاشته بود، یا نامه‌های اعتراف‌گونه‌ی واقعی‌شان را می‌خواندم، آن‌وقت بود که هدف غایی کارم را می‌فهمیدم و رسالتم، تکلیفم یا مسئولیتم در قبال دیگران را احساس می‌کردم. هیچ‌وقت نتوانستم به این باور برسم که یک هنرمند بتواند تنها برای خودش دست به آفرینش بزند. نه، مطمئن داشته باشد که آثارش هیچ‌گاه نمی‌توانند به کار کسی بیایند... اما این مسأله باشد با بیننده...

خانمی از گورکی برایم نوشته بود: «به خاطر آینه ممنونم. دوران کودکی من هم مانند همین چیزی بود که شما نشان‌مان دادید... ولی از کجا می‌دانستید؟ همان باد، همان

1. Innokenti Smoktounovski

۲. Arseni Tarkovski (۱۹۸۹-۱۹۰۷)؛ پدر آندری تارکوفسکی، شاعر و مترجم. دونا از مجموعه شعرهایش به زبان فرانسوی منتشر شده است: انتشارات Albedo (۱۹۸۴) و Calimi (۱۹۸۶)، ترجمه‌ی کریستیان موز.

www.ketab.ir

طوفان... همان "گالیا، گربه رو ببر بیرون!" که مادربزرگم می‌گفت... درون اتاق تاریک بود و چراغ‌نفتی به همان شکلِ خاموش بود و روحم سرشار از انتظار برای مادرم... در فیلمِ شما چقدر بیداری آگاهی و اندیشه در کودکْ شگفت‌انگیز است! چقدر درست است، خدای من!... زیرا ما چهره‌های مادران‌مان را نمی‌شناختیم... و چقدر ساده است! می‌دانید، وقتی در آن سالن بزرگ تاریک به آن تکه پرده‌ی کوچکی نگاه می‌کردم که استعداد شما نورانی‌اش کرده بود، تازه آن‌وقت بود که برای اولین‌بار احساس کردم تنها نیستم.»

با وجودی که مدت‌ها تلاش بر این بود مرا متقاعد کنند که فیلم‌هایم به درد هیچ‌چیز و هیچ‌کس نمی‌خورند، غیرقابل فهم هستند، چقدر این اعترافات به من دلگرمی می‌داد، به فعالیت هنری‌ام معنی می‌بخشید و این تصورم را تأیید می‌کرد که راهی که در پیش گرفته‌ام نه اتفاقی بوده است و بیهوده. کارگری از لنینگراد که در یک مدرسه‌ی شبانه هم درس می‌خواند، این نامه را برایم فرستاده بود: «دارم درباره‌ی آینه برای‌تان نامه می‌نویسم. نمی‌خواهم درباره‌ی این فیلم صحبت کنم، زیرا من با آن زندگی می‌کنم. این‌که بلد باشیم گوش کنیم و بفهمیم یک ویژگی عالی است. و آیا اساس روابط انسان‌ها این نیست که بتوانیم آدم‌ها را درک کنیم و خطاهای ناخواسته و شکست‌های طبیعی‌شان را ببخشیم؟... این احتمالاً فقط یک‌بار اتفاق می‌افتد: اگر دو موجود چیزی را به شکلی همانند احساس می‌کنند، آن‌وقت می‌توانند برای همیشه همدیگر را درک کنند، اهمیت چندانی ندارد یکی‌شان در عصر ماموت‌ها زندگی کرده باشد و آن یکی در عصر الکتریسیته! خدا کند که انسان‌ها چنین محرک‌هایی را در خودشان و دیگران درک و احساس کنند.»

بعضی از تماشاگران سعی داشتند از من دفاع کنند و به من دلگرمی بدهند: «من از طرف تعدادی از تماشاگران فیلم‌های‌تان برای شما نامه می‌نویسم. هر کدام از ما به حرفه‌ی متفاوتی مشغول است. می‌خواهم به شما بگویم شمار کسانی که خوبی شما را می‌خواهند و استعدادتان را ستایش می‌کنند، خیلی بیش‌تر از شماری است که آمارهای مجله‌ی سوویه‌تسکی اکران[1] اعلام می‌کند. آمار و ارقام دقیقی ندارم، اما هیچ‌کس در جمع آشنایان من هیچ‌وقت یکی از پرسش‌نامه‌های فلانی رسمی‌شان را پر نکرده است... با این حال، ما به

1. *Sovietski Ekran*

www.ketab.ir

سینما می‌رویم! نه خیلی زیاد، افسوس! اما وقتی فیلم‌های تارکوفسکی باشد، همیشه با کمال میل به تماشای آن‌ها می‌رویم. حیف که فیلم‌های شما این‌قدر کم اکران می‌شوند...» واقعاً هم حیف! به همین دلیل است که این‌قدر دوست دارم فرصت داشته باشم چیزی را بیان کنم و به نتیجه برسانم که مطمئناً کسان دیگری جز خودم هم به آن علاقه دارند...

آموزگاری از نووسیبیرسک[1]: «عادت ندارم راجع به احساساتم به مؤلفان کتاب‌ها یا فیلم‌ها نامه بدهم. اما این یک مورد خاص است. زیرا فیلم‌تان ما را از این سکوت سنگین خلاص می‌کند. روح و ذهن را از دست دلهره‌های روزمره آزاد می‌کند. من در بحثی شرکت داشتم که در آن همه، از افراد علمی گرفته تا ادبی، متفق‌القول می‌گفتند این فیلم کاری انسانی، صادقانه و ضروری است و همه از مؤلف آن سپاس‌گزار بودند. تمام افراد حاضر در بحث این‌را قبول داشتند: این فیلم درباره‌ی ما هم صحبت می‌کند...» نامه‌ای دیگر: «من مردی سالخورده و بازنشسته‌ام، اما به سینما علاقه دارم، حتی با وجودی که شغلم کلاً چیز دیگری است. من مهندس رادیویی هستم. فیلم‌تان مرا منقلب کرد. شیوه‌تان برای واردشدن به عالم درونی افراد بزرگسال و کودک، توسل به زیبایی دنیایی که در اطراف‌مان است، نشان دادن ارزش‌های درست، به ارتعاش درآوردن هر چیز، تبدیل کردن هر یک از جزئیات فیلم به نوعی نماد، دست یافتن به نوعی فلسفه، آکنده‌کردن هر یک از تصاویرتان با شعر و موسیقی، همراه با یک صرفه‌جویی عظیم در ابزارها... تمام این ویژگی‌ها فقط از شما برمی‌آید! خیلی دوست دارم تفسیرهای خودتان درباره‌ی این فیلم را در مطبوعات بخوانم. چقدر حیف است که این‌قدر کم می‌نویسید! مطمئنم یک‌عالمه حرف برای گفتن داشتید...»

راستش من از آن دست افرادی‌ام که تفکرشان مخصوصاً از طریق مجادله شکل می‌گیرد و کاملاً بر این عقیده‌ام که به‌واسطه‌ی بحث است که می‌توان به حقیقت رسید. در غیر این صورت، تمایل دارم در وضعیتی شبیه به تعمق غرق شوم که مطمئناً با گرایش متافیزیکی شخصیتم همخوان است، اما برخلاف پویایی‌ای حرکت می‌کند که این فرایند آفرینش ضروری است، حتی با وجودی که این وضعیتْ ماده‌ی عاطفی مفیدی برای شکل‌گیری ایده‌ها فراهم می‌کند.

1. Novossibirsk

www.ketab.ir